کمال الصالحین

از حضرت شاه نعمت الله

مرید شاه گنج شکر حضرت بابا فرید

کمال الصالحین

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس قدسی اساس مر ملکی را که آرایش انجام و نظام
کارخانهٔ بنی آدم بید قدرت اوست و سررشتهٔ حکومت
سریر قضا و قدر را تاب تقویت از دست. آن قادر
بی مثال با ذات احد در کرهٔ هست و نیست تنها بر عهد
با او چه مجال است چه یارا که خرد او تیز بازو سلامت
بر هد و تحیات بی پایان و صلوات بلا بیان بر آن شفیعی
که در روز حشر و نشر مجرمان را دستگیری نماید و دلخستگان
اهل معصیت را بعد دلی شفاعت راحت فرماید
آن سرور کائنات و آن خسرو دین. سرور دفتر انبیا و سالار
متابعین کز وی شناسد تعالی انشا بر خاتم خلق معرفت

نقش نگین وعلی آله الطاهرین واصحابه الراشدین وسایر التابعین
علیهم اجمعین بدانکه این شاه راه ایست برای وصول حق واقرب
طریقیست بحصول رضای قادر حی مطلق که قبول فرموده مقبول سبحانی
عالم رموز ربانی سید السادات قطب بلاد الله حجة اهل الله
حضرت شاه نعمت الله یمنی الجیلانیست قدس الله سره العزیز
وطی نموده این بحر مواج عالم حقیقت سراج اهل معرفت
وطریقت رواج ده عاشقان جمال قدیم معراج بخش سالکان
صراط مستقیم منبع برکات وافاضل حضرت میرزا محمد فاضل
سلمه الله تعالی است ومنورست بانوار آیات ومبرهن است
ببرهان احادیث سرور کائنات ومنقولست بقول اصحاب
کرام ومعمولست بعمل مشایخ عظام ومملوست بنعمت خالق کریم
ومبشرست به بشارت وان هذا صراطی مستقیما پس بدین ای
برادر چون روزی حضرت ارشاد پناه سلمه الله تعالی
فرموده اند میخواهم که هر انچه در علم سلوک و طی مقامات
کمالات

بکمال سالکان راه وصول وطالبان درجات قبول از حضرت شاه
قدس الله سره الغوثیه بمار سیده آنرا بر صفحهٔ تحریر در آورم
تا باند و عالمیان از فیض برکات ان مخدوم نمانند فقیر
حقیر کمترین خادمان آن درگاه معظم المعی بخادم در الفضن عرض
نمود و قطرهٔ که ازین دریای بیکران بکام دل این مسکین رسیده
و شمیمی که ازین گلشن بی نشان نسیم کرم حضرت بمشام جان این
کمترین رسانیده اگر امر شود بتوفیق الله و توجه ارشاد پناه آنرا
ترتیب نماید و بصفحهٔ تحریر در آورد آنحضرت سکوت فرمودند
این محقر سکوت را علامت رضا دانسته در ایراد این امر معظم
دلیری نمود و این رساله را اکمال السالکین نامید توقع از کرم الهی
و الطاف نامتناهی آنست که منظور و مقبول حضرت ارشاد پناهی
گردد سلمه الله تعالی پس باید دانست که اول قدم درین راه
هر طالب توبه است و توبه بر دو قسم است توبه شریعت و توبه
طریقت توبه شریعت آنست که طالب به صمیم قلب از کل معاصی
و نواهی تایب گردد و بر جمیع اوامر ساعی و قاصد بود تا توبهٔ او در
شریعت درست و روا بود و از حرمه و ذمیمه منزه شود کما قال الله
تعالی و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون توبه

کنید بسوی خدا همه ای هرکدامی مومنان هر آینه باشد که شما
فلاح یابید و قال علیه السلام التایب من الذنب کمن لا ذنب له
ای توبه کننده از گناه چنانستی که نیست گناه مر او را و حقیقت توبه
آنست که مشایخ رحمة الله علیهم اجمعین فرموده اند التوبة ثلثة
احرف التاء ترک الدنیا والواو اختیار الوحدة والباء بذل المال
فی سبیل الله تعالی یعنی توبه سه حرف اند یعنی تا ترک کردن
دنیاست و واو اختیار کردن وحدت و با بخش کردن مال
در راه خدا تعالی پس تایب را واجبست بر نفس او ترک دنیا
و اختیار وحدت و بذل مال در راه خدا تعالی کند تا
توبهٔ او در حقیقت درست و روا بود و نیز مشایخ رحمهم الله
فرموده اند الذنب لکنه ثلثة احرف الذال عن ذله و
النون عن نکبة والباء عن بلیة من اتی بالذنب فقد
ذل و وقع فی جب النکبة والبلیة ای ذنب سه حرف اند
یعنی دال از خواری و نون از فلاکت و با از بلا یعنی کسی که مبتلا شده
بگناه پس بتحقیق خوار شد و افتاد در چاه فلاکت و بلا
چون توبه حقیقت که ترک دنیا و اختیار وحدت و بذل
مال است در راه خدا صرف نماید در ابتدا این حال هم

معنی التایب
تایب اوجب علی نفسه ترک الدنیا و اختیار الوحدة و بذل المال فی سبیل الله تعالی

کس میسر نیاید باید که بدین ولیری مورین کار نکنند بل صبر نماید تا ترک
تعلقات باطن او را حاصل آید که مبادا اضطرار خلل در
کار او افکند و او را از مطلب و مقصد اعلی باز دارد اما ترک
تعلقات تعالی بشغل دوام و ذکر مدام حاصل گردد کما قال الله تعالی
واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون یاد کنید خدا را بسیار شاید
باشد که شما فلاح یابید اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
پرسیدند ما الفلاح یا رسول الله فرمود پیغمبر خدا ای الفلاح
انقلاب من تعلق الکونین یعنی رستگاری باید دل شما از تعلقات
هر دو جهان و چون ترک تعلقات باطن حاصل آید بمقصد واصل
گردد چنانکه شیخ سعدی فرماید تعلق حجابست و بیحاصلی
چو پیوندها بگسلی واصلی پس توبه شریعت را غنیمت وقت
دا[...] واصد باشد بر آنچه قربت الٰه سبب آن او را حاصل آید
پس بدان ای بر[...] در شب معراج بان سرور فرموده
حدیث قدسی یا [...]م بای وقت [...] العبد الی الله

اما میدا اعلی ای هد علیه السلام در وقت ترک تکلیف عود و بند او بود ای افضل

قال رسول علیه السلام یا رب لا اکون بینهم خدا ای پروردگار نخندانم

قال الله تعالی حدیث قدسی اذا کان جائعا او ساجدا اکون حق گفت

بجوع ترانی بجرد تصل گرسنه باش تا به بینی مرا و مجرد باش تا بوا صل

کردی و قال عیسی علیه السلام للحواریین اجیعوا بطونکم و اظمئوا اکبادکم

و اعروا اجسادکم لعل قلوبکم تری الله عیانا خالی دارید شکمهای

خود را از طعام و بسوزید جگرهای خود را از تشنگی و برهنه دارید

بدنهای خود را هر آئینه باشد که به بینید دلهای شما خدا را ظاهر اما

صوفیه گویند خالی دارید شکمهای خود را از غیر و بسوزید جگرهای خود را

از تشنگی طلب حق و برهنه دارید بدنهای خود را از لباس فاخره

نامشروع قال النبی علیه السلام اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون

ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی فرمود پیغامبر خدا در فضیلت

ساجد قریب‌تر چیزی که باشد بنده از پروردگار خود آنست که باشد

آن بنده ساجد پس باشد قاب قوسین او ادنی و شرح این عبارت

از زبان مرشد اولیتر غرض آنکه الحاصل الله را در شب معراج

حاصل شده بود امتان او را نیز در نماز حاصل آید چون بر سر آن کار

تر

وقتی که باشد بنده گرسنه یا ساجد قال الله تعالی

مطلع کردند کما قال رسول الله علیه الصلوة والسلام الصلوة معراج
المؤمنین ای نماز معراج مؤمنان است بدانکه رسول علیه السلام از
غایت شوق جمال و نهایت خواهش قربت بدرگاه رب العزت
مناجات کرد یا رب دلنی علی شیء اتقرب به الیک قال یا محمد اجعل لیلک
نهارا و نهارک لیلا قال کیف یکون ذلک یا الله قال اجعل نومک
صلوة وطعامک الجوع ای بار خدا دلالت بکن بچیزی که قریب تر
باشم بسبب آن چیز بسوی تو فرمان شد ای محمد بگردان شب خود را روز
روز خود را شب گفت پیغمبر علیه السلام چگونه باشد این ای بار خدا
فرمود حضرت حق بگردان خواب خود را نماز یعنی خواب که مراد
غفلت است آنرا بنماز که مراد عبادت است بدل بکن و بگردان
طعام خود را گرسنگی تا کم خوردن و کم خوابیدن شعار عادت تو بود
و عبادت شب و روز کار تو چنانچه فرمود حق سبحانه و تعالی در شب معراج
[illegible] حدیث یا احمد ان احببت ان تجد حلاوة الایمان فجوع
[illegible] والزم لسانک [illegible] الزم قلبک [illegible] خوفا لا تحیل ابدا
والزم نفسک تعبا [illegible] ابدا فان فعلت ذلک فلعلک تسلم وان لم

تفضل فانت من الهالکین ای احمد اگر دوست میداری اینکه بیابی
لذت ایمان پس گرسنه دار نفس خود را و لازم گیر زبان خود را خاموشی
و لازم گیر دل خود را زاری و ترس که میل نکند به معصیت و لازم گیر نفس خود را
محنت چنانکه راحت نه بیند همیشه پس اگر کردی تو این کار را پس البته
تو سلامت بمانی و اگر همچنان نکردی پس تو از هلاک شوندگانی پس چون
دانستی که محل قربت حق و اسباب آن چیست این را نیز بدان که امر بدین
کار نمودن و امر بدین عمل فرمودن بمرشد کامل مسلم است و از زبان
او موثر و مفید است که او طبیب روحانیست تا نبض بیمار را که به
علت مبتلا یابد و از طب روحانی که قرآنست برای او چه معالجه فرماید
نمی‌بینی آنچه بعضی اکابر اولیاء و افاضل اتقیا هر بعضی طالب را از طعام
باز داشتند و فرمایند که هر کس بخوردن تازه دارد و از دو کار فرماید که
مرکب زبون باز نگشتد و زود بمنزل نرسد و نیز از خوابیدن منع
نکنند زیرا که اگر شخص ضعیف ترک خواب کند بیمار گردد و از کار باز
ماند بلکه بیم هلاک بود آیه لا یکلف الله نفسا الا وسعها تکلیف
نمیکنند نفس خود را مگر آنچه در وسعت اوست و قوله تعالی فاتقوا الله

محال و العلم بدون المعرفة وبال شناخت بی علم محال و علم بی شناخت
گناه ازین جهت پیغامبر خدا فرمود صلی الله علیه و سلم اطلبوا العلم و لو
بالصین طلب بکنید علم خدا را اگر چه باشد در چین و علم نبی آیات
و احادیث است که مشتمل به شریعت و طریقت و حقیقت است
یعنی ظاهر او بشریعت چنان آراسته بود که سر موی در شریعت
نقصان نبود و باطن او بحقیقت چنان معمور باشد که سر موی از
عالم وحدت تجاوز نکند و جدا نه بیند پس او است شیخی که اقتدا
و اهتدا را شاید و هر که غیر آن را اقتدا نماید بجز ضلالت او را
چیزی حاصل نیاید چنانچه حق تعالی در حدیث قدسی میفرماید و من
یتبع الذی لم یعلم من النبی فکانما یتبع الشیطان و من یتبع الشیطان
فمأویه جهنم یعنی کسی پیروی میکند آن کس را که نمیداند از علم نبی پس چنان است
که متابعت میکند شیطان را و هر که متابعت میکند شیطان را پس جای
او دوزخ است اما شیخ مقتدا امثال ذکر در زمین دل طالب نشانده
باب شریعت و هوای طریقت و آفتاب حقیقت تربیت مینموده
[illegible] که از و ثمره مکاشفات و مشاهدات ظاهر گردد
[illegible] زمینها فوت شود ناقص آید [illegible] قابلیت ضایع گردد
[illegible] گر باده و جام [illegible] میدان [illegible] که رند بالا دستی

(١٠)

جام است شریعت و حقیقت باده چون جام شکستی بیقین بد مستی

و طالب را باید چون ذکر حق کند معنی او را ملاحظه نموده بدل باور

آورد و خاشاک کل را باتش عشق بسوزد تا درون سرای الا الله در آید

و حق را بچشم دل ببیند چنانچه رحمهم الله فرموده اند جاء طالب

احرق احرق احرق الاول احرق بنار العشق محبت الدنیا و الثانی

احرق بنار العشق محبت ما سوی الله و چون سالک بکمال مراقبه

و مشاهده معاینه رسد آتش عشق در وی شعله زند و وجود فانی

او سوخته گردد و صفات بشریت ازو فنا پذیرد لاجرم باقی حق

و پاینده و باقی گردد چنانچه رسول علیه السلام میفرماید صار العبد

فانیا و بالحق باقیا گشت بنده فانی و بحق باقی پس هرچه مرشد

کامل فرماید بران عقیده بندد و بعمل در آرد هرچند نزدیک او کفر

و عصیان نماید عین صواب داند زیرا آنچه در ان مقام که مرشد

رسیده است او هنوز نرسیده و آنچه مرشد فهمیده است او نفهمیده

اما آنکه در حدیث قدسی وارد است اجعل نوم ک صلوة بگردان

خواب خود را که مراد غفلت است بدان نماز که مراد عبادت است

در نماز

Margin: فی الثالث محبت الآخرة و الثالث احرق بنار العشق

٦

در نماز علمیست که با حدیث و قول مشایخ ثابت شده انرا باید دانست

تا نماز او عبادت بو[د] ... نماز ... دست کما قال علیه السلام لا صلوة الا بحضور

القلب نیست نماز مگر بحضور دل و حضور بر سه قسمست عام و خاص و اخص

اما حضور عام آنست که اول نیت کنی بدل بعده بزبان چنانچه در حاشیه

نیت آگاه باشی بر وقت و عدد رکعات فرض و سنت و حضور خاص آنکه

از ابتداء نیت تا وقت سلام هیچ خیالی و خطره و حکایتی در دل نیاری

چنانچه عزیزی میفرماید تو درون نماز و دل بیرون کشتها میکنی همانی

انچنین حالت پریشان را حیف باشد نماز میخوانی اما خطره در همه

حال سد راه طالب چه در نماز و چه غیر آن باید که خطره را طالب بخود راه

ندهد و چون روی نماید نگذارد که قرار گیرد زیرا که چون در جوی آب

خسی بند شود هر خسی که از پی آن رسد نیز بند شود و در صفای آن

خلل پذیرد پس در حینی که خطره عاید شود نگذارد که در دل قرار گیرد بلکه

استغفار گوید چنانچه سلطان العارفین با... ... الهی منع میفرماید

... خطر ببالی الدنیا ... ... یست و لو خطر ببالی ... ... غسلت اگر خطره

دنیا در دل من میگذرد هر آئینه وضو میکنم و اگر ... آخرت در دل من میگذرد

هرآئینه غسل بر خود واجب میکنیم یعنی خطرهٔ دنیا بوضو زائل توان کرد که دنیا
قلیل است آیه قل متاع الدنیا قلیل بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم دنیا
اندکی است و خطرهٔ آخرت ثقیل زیرا که خیر است آیه والآخرة خیر وابقی
آخرت بهتر است و پاینده تر اگرچه حق تعالی آخرت را بخوبی یاد فرموده
که خیر وابقی گفته اما نزد عارف این هر دو خطره است دنیا خطرهٔ ظلمانیست
و آخرت خطرهٔ نورانی و این هر دو خطره حجاب راه طالب اند اما حضور
اخص آنست که اسرار نماز بداند چنانچه در هر ارکان اسرار آن ارکان را
تصور نموده تسبیح را بطریق ثنا گوید و اسرار را از زبان مرشد شنیده باشد
اولیتر و در نماز طالب چنان بداند که با حق تعالی سخن میگوید و حق را می بیند
کما قال الله تعالی احسن کما احسن الله الیک احسان بکن چنانچه احسان کرد
حق سبحانه و تعالی بسوی تو روایت میکنند که جبرئیل علیه السلام از آن
سرور پرسید که ما الاحسان یا رسول الله فرمود رسول صلی الله علیه وسلم
ان تعبد الله کانک تراه وان لم تکن تراه فانه یراک احسان آنست
این که عبادت کنی خدای را چنانکه می بینیده باشی تو آن خدای را پس بدرستی
که آن خدای ترا می بیند را اما صوفیه گویند احسان آنست که چنانچه حق تعالی

ترا حق

خود را نهان کرده ترا ظاهر ساخت تو خود را معدوم و نهان ساخته

می را ظاهر سازی ... بدانکه این هفت چیز بر طالبان حق و سالکان

راه وصول فرض است و حدیث ... بر مضمون وارد است

جعلنا فرضا علی طالب المحبت ان یتخذ سبع خصال الاول ان یحذر

عن جمیع الحرام والثانی ان یاکل قلیل الطعام والثالث ان یتول

من الصدق قلیل الکلام والرابع ان ینام من قلیل المنام والخامس

ان یعتزل عن غافل الانسان والسادس ان یذکر کثیر الذکر الدوام

والسابع ان لا یسکن طالب عن طلبه حتی یعرف بالوحدانیت وحتی

جمیع المقام ویتخذ صفتی بعد ذلک ان یترک صفت الانسان ولکن

یعمل عملا مع اهل الانسان کالانسان ومع اهل الرحمن کالرحمن فرض

کردانیدیم ما بر طالب دوست دار این که بگیرد هفت خصلت اول

انکه احتراز بکند از همه حرام چنانکه حق در قران فرموده است واما من

خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی واما کسی

که ترسید از امر پروردگار خود و باز داشت ... دور از هوا و هوس

پس بدرستی که بهشت او راست جای باشش انکه بخورد از حلال

من الحلال

اندک طعام چنانچه در قرآن واقع است کلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین
بخورید و بنوشید و از حد مگذرید بدرستی که خدا دوست نمیدارد
اسراف کنندگان را سیوم آنکه بگوید از راستی اندک کلام کما قال الله تعالی
فی لیلة المعراج لحبیبه حدیث قدسی یا احمد علیک بالصمت فان اعمر
مجلس قلوب الصالحین الصامتون وان اخرب مجلس قلوب الصالحین
المتکلمون بما لا یعنیهم تو باد ای محمد که لازم گیری خاموشی پس بدرستی
که معمور کننده مجلس دل صالحان خاموشانند و بدرستی که خراب
کننده مجلس دل صالحان متکلمانند بلا یعنی که در ان نفع دین نباشد
و کما قال علیه السلام الصمت حکم و قلیل فاعله یعنی خاموشی حکمی است
و اندکی اند که اینرا حکم بعمل می آرند چهارم آنکه اندک بخوابد خوابیدنی
کما قال الله تعالی فی لیلة المعراج لحبیبه حدیث قدسی نم عبدی کنوم العروس
لا کنوم العوام خواب بکن ای بنده من چنانچه خواب عروس نه مثل خواب
عوام پنجم آنکه گوشه بگیرد از انسان غافل چنانکه در قرآن واقع است
قوله تعالی واعرض عن الجاهلین بپرهیز از فرقه جاهلان و نادان ششم
آنکه ذکر کند مر ایشان را بیاد کرد همیشگی چنانکه در قرآن وارد است واذکروا الله

٨

العلكم تفلحون ذکر کنید خدا را بسیار هر آئینه باشد که فلاح یابید
که سالک فرد شود و قرار نگیرد طالب از طلب من تا آنکه موافقت
من حاصل کند و بشناسد مرا بیگانگی تا آنکه بگیرد و بچشد ذوق
جمیع مقام چنانچه حدیث قدسی واقع است قد تحقق للعبد مقامات
به سمعا و بصرا و لسانا و یدا و موید ای فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق
و بی یبطش هر آئینه تحقیق کرد اینده شد مر بنده را مقامی که باشم
من مر آن بنده را شنوایی گوش و بینایی چشم و گویایی زبان و دستی
قوی کرده شد پس بمن می شنود و بمن می بیند و بمن میگوید و بمن
می گیرد و امهات سبع نیز دال بر این معنی است و قرار نگیرد طالب تا آنکه
بگیرد صفت من که تخلقوا باخلاق الله مراد از انست بعد از ان
که ترک کند صفت ان نیز اکه خود بینی و ما و منی باشد لیکن عمل کند
با اهل انسان همچو انسان یعنی با عوام الناس کما قال الله تعالی
تکلمو الناس علی قدر عقولهم کلام ... بر اندازه عقل
ایشان و با اهل رحمن همچو رحمان پس بدان ... که طالب حق و سالک
راه وصول را اهم مهمات است این که معرفت حق حاصل کند

همچو عوام الناس م

وحق بوحدانیت شناسد تا جمیع عبادت او منظور و مقبول کرده
چنانکه رسول علیه السلام میفرماید لا یقبل الله تعالی عبادت
العبد کلها بغیر معرفت الله تعالی وان کان فی العبادت الف سنة
وان لم یکن للعبد فی العبادت معرفة الحق فهی الی العقوبت یعنی قبول
نمیکند حق تعالی عبادت بنده را همه آن بندگی بی شناخت
خدای تعالی واگرچه باشد ان بنده در عبادت هزار سال
واگر نباشد مران بنده را در بندگی شناخت خدا بس آن عبادت
بسوی عذابست وبدانکه عبادت بر دو قسم است عبادت ظاهر
وعبادت باطن عبادت ظاهر زاهد و عابد راست وعبادت
باطن عارف با الله راست وچون قدر عبادت باطن بدانی
بعبادت ظاهر التفات نکنی رسول علیه السلام میفرماید فکر
الساعة خیر من عبادة ستین سنة فکر یکساعت عارفان
بهتر است از عبادت شصت ساله عابدان ونیز میفرماید علیه السلام
فکر الساعة افضل من عبادت الثقلین فکر یکساعت بهتر است
از عبادت هر دو جهان یا جن وانس اما شرح عبادت باطن این
فکر

زبان مرشد مفید و او بیتر است و اگر چه اینها همه از برگزیدگان ۹
اند که اهل شریعت و اهل طریقت اند و اهل حقیقت باشند
اما اهل حقیقت که عارفند بالله اند سبقت کننده اند بر سایر
ایشان چنانکه حق تعالی در قران میفرماید ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم
سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر
پس وارث گردانیدیم ما کتاب را یعنی قران را آنها را که برگزیدیم
از بندهای خود یعنی امت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
پس بعضی از ایشان ظالم اند بر نفس خود به تقصیر کردن در عمل کردن
بقران که زاهدان اهل شریعت باشند و برخی از ایشان میانه
روند و عمل کنند بدان در اغلب اوقات که عابدان اهل طریقت
باشند و بعضی از ایشان سبقت کننده اند به نیکوئیها که پیوسته
عمل نمایند باحکام قران بدستوری خدا که عارفان اهل حقیقت
باشند این سبقت نیکوئی آنها را از بزرگی برکت پس مرتبه ایشان را
غایت و نهایت نباشد زیرا که عارف بعد از فنا ایست که ببقا رسند

و عابد را ابقا نیست که بقا و کمال عابد در نیست است و یگانگی
و کمال عارف در هلاکت فی یگانگی شیخ فریدالدین عطار
معرفت خانی شأن او در وی بود هر که خانی نیست عارف نبود
کما قال علیه السلام حاکیا عن ربه من التزم القیام مع اسمائی و
صفاتی الزمته الادب ومن کشف له عن حقیقة ذاتی الزمته
العطب فاختر ایما شئت الادب او العطب کسی که لازم گیرد قیام را
با اسمای من و صفات من لازم گیرد بر خود ادب را که مراد شریعت
باشد و کسی را که ظاهر شد مرو را از حقیقت ذات من لازم گیرد
بر خود هلاکی یعنی فنا فی الله را لازم گیرد که شیوه عارفان است پس
اختیار کن ازین هر دو ادب یا هلاکی پس بداند که افضل و اخص
عبادت معرفت حق است بلکه خلقت انسان بسبب معرفت است
چنانکه داود علیه السلام از حضرت عزت سوال بکرد الهی لماذا خلقت
الخلق ای بار خدایا برای چه چیز آفریدی خلق را فرمان شد کنت
کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف بودم من
گنج مخفی پس دوست داشتم من این که شناخته شوم پس آفریدم خلق را

تا شناخته شوم

شناخته شدم و نیز در قران وارد است ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ۱۰
ای لیعرفون نیافریدیم ما جن و انس را مگر از برای عبادت یعنی
شناختن مرا زیرا که معرفت اخص عبادت است که معرفت
بر سه قسم است عام و خاص و اخص اما معرفت عام آن معرفت عقلیت
و در وی جمیع آدمیان مساوی اند چنانکه گویند بیچون و بیچگون و بی شبیه
و بی نمون و بصنع قدرت او را می شناسیم و معرفت خاص آن
معرفت نظری است ایشان اهل بصیرت اند که از روزنهٔ قلب ملکوت
اشیا نظر میکنند و معرفت اخص آن معرفت شهودی است ایشان
اصحاب مشاهدات جمال اند و ارباب مکاشفات جلال و این دو معرفت
که نظری و شهودی باشند بی سیر باطن که العارفون یسیرون بالقلب واقعات
حاصل نیاید و ممکن نباشد و سیر چهار است سیر اول ترقی نفس است
بسوی قلب سیر دوم ترقی قلب است بسوی روح سیر سوم ترقی روح است
بسوی حقیقت سیر چهارم تنزل شهود است از عالم علوی بسوی عالم
سفلی برای تکمیل ناقصان قال النبی صلی الله علیه و سلم لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل مراد بدان وقتی است

که نمیگنجد در انوقت نه فرشته مقرب و نه نبی مرسل و چون ان سرور بعالم
رجوع میکرد بمخلطه زینب و بلال می پرداخت و این مقام
موقوف است بر تزکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح تا طالب از این
هر سه درجه نگذرد دهر گز بکمال نرسد و عبور ازین درجات بی صحبت مرشد
کامل و بغیر متابعت آن سرور میسر نیاید چنانکه حق تعالی میفرماید قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم اگر هستید
شما دوست میدارید خدا را پس پیروی کنید مرا تا دوست دارد
خدا تعالی شما را و متابعت بر سه قسم است عام و خاص و اخص اما متابعت
عام ان تابع بودن بر اقوال بود که سنت و متابعت خاص ان تابع بودن است
بر افعال نبی و متابعت اخص ان تابع بودن است بر احوال النبی صلی الله
علیه وسلم کما قال علیه السلام الشریعت اقوالی و الطریقت افعالی و الحقیقت احوالی
شریعت قول من است و طریقت فعل من است و حقیقت حال من است
بس طالب را باید که بمحض اقوال بسنده نکند و سعی نماید که از قول بفعل آید
و از فعل بحال در آید چنانکه حال صفت او گردد و هر چه گوید از حال گوید
انزمان او را ابو الوقت و مالک الوقت و مصدر الاوقات و الاحوال
گویند

11

الامم اجعلني في زمرتهم ای بار خدایا بگردان مرا از گروه ایشان
بس سالک را باید که از یازده درجه نفس وشش درجه قلب وسیزده درجه
روح بگذرد که جمله چهل درجه میشود و تزکیه نفس ... تحلیه روح
حاصل کرده تا بکمال برسد والا بغیر عبور از این درجات کمال میسر نشود
وسیر باطن که العارفون یسیرون بالقلب واقع است ممکن نباشد پس طالب را
باید اول تزکیه نفس حاصل کند تا نفس او بحریم قلب برسد و بداند که نفس
عنصر سخت وسرکش است کما قال علیه السلام اعدی عدوک نفسک التی
بین جنبیک دشمن ترین دشمن تو نفس تست نفسی آنکه میان دو پهلوی
تست کما قال علیه السلام ان الله خلق النفس فقال لها اقبل فادبرت
فقال لها ادبر فاقبلت علی ضد الامر فقال لها من انا ومن انت
قالت انا انا وانت انت فامرها ان تعذب بالنار الف سنة
ثم اخرجها فقال لها من انا ومن انت قالت انا انا وانت انت
فامرها ان تحبس بالنار الف سنة وتعذب ... یوم الف سوط
والجوع والعطش ثم اخرجها فقال لها من انا ومن انت قالت
انا عبد الضعیف الضعیف المسکین العاجز و انت الله الملک الجبار

ان اعذب بالنار الف
وقال لها من انا ومن
وانت انت فامرها

نفس ۳ درجه

لا اله الا انت و باید دانست که نفس ابا ز دو درجه است

اول نفس اماره یعنی امر کننده به بدی این امر بر حضرت یوسف علیه السلام

بود و این مناجات حضرت یوسف است که در قران خدا تعالی خبر داده

و ما ابری نفسی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی پاک نمیکنم نفس خود را

یعنی نمیگویم که نفس من از میل و آرزو مبرا او مو آلست بدرستی که نفس

من هر اینه امر کننده بر بدی و معصیت مگر کسی اگر ببخشد پرودگار من

اسرار از فرمان نفس باز دارد پس سالک باید که خود را از بدی

و معصیت باز دارد و بر خلاف نفس عمل نماید قوله تعالی و انیبوا

الی ربکم و اسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب رجوع کنید یا بازگشت

ورزید یا باز گردید بسوی پرودگار خود و منقاد باشید یعنی

گردن بفرمان حق بنهید پیش از انکه نازل گردد بر شما عذاب بیاید

بر شما قهر دوم لوامه است یعنی ملامت کننده بر بدی خلق کما قال الله

تعالی و لا اقسم بالنفس اللوامه قسم نمیخورم بنفس ملامت کننده پس سالک را

باید که ملامت بر بدی خلق نکند و خلق را بد نبیند و بد نداند کما

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن

لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضاً ایحب احدکم ان یاکل لحم
اخیه میتاً فکرهتموه و اتقوا الله ای گروه گرویدگان بپرهیزید از گمان
بدرستی که بعضی از گمانها گناه است و تجسس مکنید و بعضی
ایا دوست میدارد یکی از شما آنکه بخورد گوشت برادر مرده خود را
پس مکروه دارید آنرا و نخورید و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت
کردن سیوم نفس ملهمه یعنی نفسی که برابر نمود او را التقوی و فجور پس الهام
کرد او را حق تعالی فجور و تقوی کما قال الله تعالی و نفس و ما سویها
فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها
و سوگند بنفس آدم علیه السلام و کسی تسویه اعضای او فرموده است
پس الهام داد و اعلام فرمود مر آن نفس را دروغ و ناپاکی و بی پاکی او و
پرهیزکاری و فرمان برداری او یعنی بیان کرد و تعلیم داد و روشن ساخت
جواب سوگند حیث بدرستی که رستگار شد هر که پاک کرد نفس خود را
از ادناس رذائل نشو نما داد او را بانواع اجناس فضائل و بدرستی
که بهره ماند هر که گم کرد نفس خود را بفسق و جهل و بالکل ساخت قدر و مرتبه
او را بمعصیت و ضلالت پس سالک باید که از بدی بپرهیزد و نیکی

بعمل آرد چهارم نفس مطمئنه یعنی که قرار گرفت و اطمینان یافت بذکر حق
قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک ای نفس آرام گرفته
بذکر من که شاکر بودی بر نعمت و صبر نمودی در محنت باز گرد از دنیا
بسوی موعد پروردگار خود چون نفس اطمینان و قرار یافت بذکر حق
قابل رجوع حضرت الوهیت گردد و باید دانست که نفس را هفت سر است
و محققان این را مار هفت سر گویند پس سالک را باید که هر هفت سر نفس را
ببرد تا تزکیه نفس حاصل گردد و هی الکبر یکی از آن هفت سر نفس کبر است
کما قال علیه السلام فی مذمته لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة
من خردل من کبر داخل نمیشود بهشت را کسی که باشد در دل او مقدار
دانه خردل از کبر کما قال الله تعالی ابی و استکبر و کان من الکافرین
نافرمانی کرد و کبر نمود شیطان گشت از کافران پس سالک کبر را بتواضع
تبدیل نماید و قال النبی علیه السلام فی فضیلة من تواضع لله رفعه الله
کسی که تواضع کرد برای خدا بر داشت آنرا خدای

تکبر سر بلند انرا افکند پست   تواضع زیر دستان را زبر دست
گر از راه تواضع خاک باشی   چو گردی گرد بر افلاک باشی   با عشقی و الطاف بر دوام

بعضی

نفس حرص است قال النبی علیه السلام فی مذمة الحریص محروم یعنی حریص نا امید است
محروم گشته است و مرشد علیه نماید حرص آتشی است مال و جاه دنیا هیزم
آنها هر چند هیزم زیاده تر آتش بیشتر و این آتش حرص بر نمیرد و فرو ننشیند
الا بآب قناعت پس سالک حرص را بقناعت تبدیل نماید قال النبی
علیه السلام فی فضله من قنع شبع و من طمع ذل کسی که قناعت کرد
سیر شد و کسی که طمع کرد خوار شد و قال وهب رضی الله عنه الغنی و العز
یجولان فالقیا القناعة فاستقرا ثم یعنی عزت و توانگری میگشتند
و جای قرار نداشتند پس ملاقی شدند قناعت را پس قرار گرفتند
آنجا اما قناعت دولتیست معظم بهر کس دولت نرسد و عطائیست
مکرم که بهر کس میسر نگردد القناعة ملک لا یسکن الا فی قلب المؤمن
یعنی قناعت فرشته ایست که قرار نمیگیرد مگر در دل مؤمن چنانچه
قال امام محمد غزالی رحمة الله علیه لبس عباءة فی تقوی یعنی احب الی
من لبس الشفوف و اکل کسرة فی الکسر احب الی من اکل الرغیف
لباس شمی پس نور چشم من است و دوست تر است مرا از جامه های
نفیس خوردن پاره نان در خانه شکسته بود محبوب تر است مرا از خوردن نان

طعام لذیذ بر مایده کسان   هر کو بقناعت آشنا شد از فیض
تو توانگر من تنا شد   هر کو ره حرص و آز پیمود   مقهور تذلل من بغی
شد   و الحسد سیوم نفس حسد است قال النبی علیه السلام ثلثة
هن اصل کل خطیئة فاتقوهن و احذروهن و ایاکم والکبر فان
ابلیس حمله الکبر علی ان لا یسجد لآدم و ایاکم والحرص فان حمله
الحرص علی ان یاکل من شجرة و ایاکم والحسد فان ابنی آدم قتل احدهما
صاحبه حسد است سه چیزند اینها که سر همه گناهانند پس پرهیز کنید و بترسید
از اینها و دور باشید شما و کبر پس بدرستی که شیطان را بر داشت
آن حرص بر این که بخورد از درخت گندم و دور باشید شما و حسد
پس بدرستی که دو پسر آدم کشت یکی از ایشان یار خود را از روی حسد
و قال رسول صلی الله علیه و سلم الحسد یاکل الحسنات کما یاکل النار
الحطب یعنی حسد میخورد نیکی را چنانچه میخورد آتش هیزم را پس ح سالک
حذر الشفقت [illegible] کما قال علیه السلام التعظیم لامر الله
والشفقة علی خلق الله یعنی تعظیم کردن مر امر خدا را و مهربانی
کردن بر خلق خدا اینجا شیخ ابوبکر وراق میگوید از چهار چیز

کتاب

... ابلیس که سجده نکرد مر آدم را و دور باشید
... حرص پس بدرستی که آدم را ...

کتاب این دو کلمه برای تکمیل انسان تجویز نموده ام زیراکه مراد از
تعظیم امر الله امر بعمل پیوستن است و مقصود از شفقت بر خلق
بدی و بد اندیشی بر خلق نا کردن و این کار جز بتحمل نیاید و الشهوات
سر چهارم نفس شهوت است کما قال الله تعالی زین للناس حب الشهوات
من النساء زینت داده شده است مرمردمان را دوستی آرزوهای
نفس از زنان که بدترین دام شیطان اند و تزئین جهت امتحان
بندگان است پس سالک شهوت را بعصمت تبدیل نماید کما قال الله
تعالی ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین بدرستی که خدا دوست میدارد توبه کنندگان را
و پاکان را و الغضب سر پنجم نفس غضب است عن ابی هریرة رضی الله عنه
ان رجلا قال یا رسول الله امرنی بعمل اقل قال لا تغضب نقلست از ابی
هریرة راضی باد خدا ازو بدرستی که مردی گفت ای پیغمبر خدا مرا
امر بکن بعمل که اندک باشد که بسبب آن نجات یابم فرمود رسول خدا
غصه مکن پس باز همان شخص از رسول خدا همین سوال بکرد و پیغمبر خدا
علیه السلام همین جواب داد پس سالک را باید که غصه را بحلم تبدیل نماید کما قال
النبی فی فضله من کظم غیظا و لو شاء ان یمضیه امضیه ملاء الله قلبه

قلبه یوم القیمة امنا و ایمانا فرمود پیغمبر کسی که فرو خورد غصه را بجانکه اگر
بخواهد این که ان غضب را براند بتواند برکردن حق تعالی دل او را
روز قیامت ایمن و ایمان و توکل تعالی والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس والله یحب المحسنین ای فرو خورندگان غصه و عفو کنندگان
از مردمان خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را و البخل ششم
سر نفس بخل است کما قال الله تعالی والذین یکنزون الذهب
والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم
یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون آنها جمع میکنند
زر و نقره را و نمیدهند آنرا در راه خدا پس بشارت بده ان را
بعذاب دردناک روزی که گرم کرده شود بر ان کسان در آتش دوزخ
آن زر و نقره را پس داغ کرده میشود بان زر و نقره رویهای
ایشان و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان و گفته میشود این است
چیزی که شما جمع میکردید قال النبی البخیل عدو الله ولو کان زاهدا
یعنی بخیل دشمن خدا است اگرچه باشد زاهد پس سالک را باید که
بسخا

بسخی تبدیل نمایی قال النبی علیه السلام فی فضله السخی حبیب الله
ولو کان فاسقا یعنی سخی دوست خدا است اگرچه باشد فاسق
وقال علیه السلام ادخال السرور فی قلب المؤمن یوازی عمل
الثقلین و ادخال کردن خوشی در دل مؤمن برابرست بعمل هر دو
جهان یا جن و انس وقال النبی علیه السلام ایما امرء اشتهی
شهوة فرد شهوته و اثر علی نفسه غیره و غفر له ای هر کدامی
مردی که میخواهد خواهشی پس رد کند خواهش خود را و ایثار
بر نفس خود غیر را مغفرت کرده شود مر او را کما قال الله تعالی
لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نرسید شما نیکی را یا هرگز
نیابید بهشت را تا آنکه بدهید شما از آن چیزی که دوست میدارید
آن چیز یا مال است یا جاه یا دل یا جان یا بدن پس بمال نفقه
فقرا کنید و بجاه معونت درماندگان و قوت بدن بطاعت
و اطاعت مبذول سازید و دل را وقف محبت الهی کنید و جان را
در رضای حق در بازید گفته اند هر که محبوب خود را انفقه کند در
دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی و هر که از دنیا و عقبی بگذرد

بتوب حضرت نوا برسد جناب شیخ سعدی فرماید می حرف وحدت
بکسی نقش کرد که دنیا و عقبی فراموش کرد والحقد سر هفتم
از آن هفت سر نفس حقد است یعنی کینه پس سالک را باید که کینه را
بعفو تبدیل نماید کما قال الله تعالی خذ العفو وامر بالعرف واعرض
عن الجاهلین یعنی ای محمد صلی الله علیه وسلم بخشایش را اختیار کن و امر بنیکی
به نیکی و دور باش از جاهلان پس چون طالب این تبدیلها را
بعمل آرد هر هفت سر نفس را بریده و تزکیه نفس حاصل کرده باشد
اما تبدیل اخلاق در صحبت صاحبان اخلاق و مرشد کامل با نهایت ذوق
میسر گردد و بهر سید دولت این دولت عظمی میسر نیاید و طالب بعد از
تبدیل اخلاق بداند که مشایخ رحمة الله علیهم فرموده اند این صفات
ذمیمه حیوانی که در تو ودیعت نهاده اند از نظر حقارت منگر
هر یکی از صفات ذمیمه حیوانی صدف در صفات روحانی اند
چنانکه کبر آن صدف در علو همت است و حرص آن صدف در
طلب است و حسد آن صدف در غبطه است و شهوت آن صدف در
محبت است و غضب آن صدف در صلابت است و بخل آن صدف در

در اعمالیست

۱۶

در سیت امساک ست و حقد ان صدف در انتقام ست و این صفات
روحانیه نیز صدف ۶ زنکاه هد شش صفات ربانی اند چنانکه علو
همت صدف در عظمت و کبریائیت و طلب صدف
ست و غیظ صدف در غیرت ست و محبت صدف در کرم و در رحمت ست
و صلابت صدف در قهر و مهابت ست و امساک صدف در
قبض ست و انتقام صدف در عدل و انصاف ست الغرض حق سبحانه
و تعالی در ایچه صفت نیست که انسان را اخلاق آن قابلیت مظهریت
آن صفت نبود پس انسان مجموعه مظهر جمیع اسماء و صفات
الهی باشد کما قال النبی علیه السلام ان الله خلق آدم علی صورته ای صورته
و صفته بدرستی که حق تعالی بیافرید آدم را بر صورت این یعنی صورت ای صفات الله
و صفت خود کما قال الله تعالی و علم آدم الاسماء کلها و هی اسماء صفات
و علمه بالتجلی فیه تعلیم کرد الله تعالی آدم را اسماء خود و همه آن اسماء
و آن اسمهاء صفات حق بود و آنما بید آنرا بتجلی کردن در وی
بدان صفتها کما قال النبی صلی الله علیه و سلم حاکیا عن ربه الانسان
سری و صفتی لا ینفک ذاتی یعنی انسان سر منست و صفت من جدا

نمیشود از ذات من چنانکه مولوی عبد الرحمن جامی میفرماید
ای زهمه صورت خوب آتبه صورتک نعد علی صورته و چون
سالک این درجات عبور کرده تزکیه نفس حاصل نمود باید که در
تصفیه قلب جهد نماید قال علی کرم الله وجهه القلب ثلثة قلب
سلیم وقلب منیب وقلب شهید اما القلب السلیم فهو الذی لیس
فیه معرفة الله تعالی واما القلب المنیب فهو الذی اناب عن کل شئ
الی الله تعالی واما القلب الشهید فهو الذی شاهد الله تعالی
وقدرته بکل شئ گفت امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه دل متصف
بر سه صفت است دل سلیم و قلب منیب و دل شهید ولیکن دل سلیم
پس آن آنست که خالی از شهوات و بدعت شناخت حق تعالی
در وی و دل منیب پس ان آنست که باز میگردد از هر چیز بسوی خدا
و قلب شهید پس ان آنست که شاهدت خدا را و قدرت او بهر چیز
پس باید دانست که بتصفیه قلب شانزده درجه است و درجه اول
زهد است و زهد ترک دادن خواهشهاء نفس است و سلطان العارفین
بایزید بسطامی میگوید که سه روز این درجه را طی نمودم چنانکه روز
اول ..

17

روز اول دنیا را ترک داده ام و روز دوم آخرت را و روز سوم الله [illegible]
ترک داده ام کما قال النبی علیه السلام ترک دنیا راس کل عبادت
و حب الدنیا راس کل خطیئة ترک دنیا سر جمیع عبادتهاست و
حب الدنیا سر همه گناهانست کما قال عمر رضی الله عنه الدنیا و الآخرة
لو اجتمعتا لاحد لاجتمعتا لی یعنی دین و دنیا اگر جمع شدندی
هر یکی را هر آینه جمع شدی مرا کما قال الله تعالی من کان یرید حرث
الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها
و ماله فی الآخرة من نصیب کسی که باشد بخواهد از عمل خود زراعت
آخرت زیاده میکنیم ما مر او را در زراعت او و کسی که باشد بخواهد
از عمل خود زراعت دنیا میدهیم ما او را از دنیا آنچه قسمت اوست
و نیست مر او را در آخرت هیچ نصیبه یعنی از نعمات اخروی محروم خواهد ماند
و قال النبی علیه السلام العاقل الذی یترک الدنیا قبل ان یترکه و یعمر
القبر قبل ان یدخله و یرضی الرب قبل ان یلقی یعنی عاقل کسی است که ترک کند
دنیا را پیش از آنکه ترک دهد دنیا او را از برای آنکه دنیا شاه و گدا همه را
ترک خواهد داد و معمور سازد از عمل صالح قبر را پیش از آنکه در اجل نشود در

ورا رضی نکند پروردگار خویش را پیش از انکه ملاقات کرد و عن جابر رضی الله عنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بجدی میت قال ایکم یحب ان یکون له
بدرهم فقالوا ما یحب انه لنا بشیء فقال والله الدنیا اهون علی الله من هذا
علیکم روایت میکند جابر راضی باد خدا از وی بدرستی که پیغمبر خدا بگذشت
بر کدی مرده فرمود کیست از شما که بخواهد این کدی را بیک درم پس گفتند
یاران نمیخواهیم تحقیق که این کدی برای ما باشد بچیزی پس فرمود رسول
علیه السلام قسم بخدا هر اینه دنیا خوارتر است بنزد خدا از انکه این
کدی مرده بر شما قال فضیل بن عیاض رحمة الله علیه جعل الله الشر
کله فی بیت وجعل مفتاحه حب الدنیا وجعل الله الخیر کله فی بیت
وجعل مفتاحه ترک الدنیا گردانید حق تعالی بدیهای همه آن
بدیها در خانه و گردانید کلید آن خانه محبت دنیا و گردانید حق تعالی
نیکیهای همه آن نیکیها در خانه و گردانید کلید آنخانه ترک
دنیا و قال یحیی بن معاذ رحمة الله علیه للعقل الف اسم
اسم منه ترک الدنیا عقل را هزار نامست و هر نام را از ان نامها
هزار نامست و اول نام از ان نامها ترک دنیاست و صدیق اکبر رضی الله عنه

ولکل اسم منه الف اسم واول الکل

در بابه

در باب زهد پیغمبر فرماید کنا ندع سبعین بابا من الحلال مخافة ان نقع
فی باب من الحرام بود یم ما که لذا هستیم [illegible] و وجه از [illegible] ازین
انکه مبادا بیفتیم در باب حرام اما زهد بر سه قسم است عام و خاص
و اخص اما زهد عام ان ترک دادن شبهات و فضول است از حلال
چنانکه گوشت و غیره ان چیزی که حلال باشد از الفضولی ترک دهند
و زهد خاص ان ترک دادن چیزی است که در امور دینی نافع نباشد
و زهد اخص ان ترک دادن ما سوی الله است حتی لا یرید لنفسه تا انکه
نفس خود را نیز بخود نسبت نکند درجه دوم از تصفیه قلب تقوی است
و تقوی پرهیز کردن است از شرک و شهوات و حرامات و از انچه
نهی فرمود حق تعالی شیخ فرید الدین عطار فرماید چیست تقوی ترک شهوات
حرام از لباس و از شراب و از طعام اما اخص ... پرهیز کردن است
از ما سوی الله اصل تقوی که زاد این راه است ترک مجموع ما سوی الله است
سلوک مرد متکی بر توکل باید و تقوی توکل مرکب مرد است و تقوی توشه راه رو
و قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم بدرستی که بزرگترین شما نزدیک
خدای عزیز کاروترین شماست و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله

حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون ای آنکسانی که گرویده اید پرهیز کنید
خدای را حق پرهیز کردن او و نمیرید شما مگر آنکه منقاد باشید یعنی گردن
نهادگان حق نهاده باشید وقال النبی صلی الله علیه وسلم ان خیر الزاد
التقوی بدرستی که بهترین توشها آخرة تقوی است قال النبی
علیه السلام ان اولیاء الله لا یموتون فانما ینقلون من دار الی دار
قال شیخ جنید رحمة الله علیه من فنی منه ما کان مخلوقا فهو الباقی
ببقاء الله تعالی الذی لا یعدم درجه سیوم از تصفیه قلب ورع است
قال النبی علیه السلام حاکیا عن ربه یا احمد علیک بالورع فانه
راس دینی و وسط دینی وآخر دینی فان الورع یقرب العبد الی
یا احمد ان الورع زین المؤمن وعماد الدین ان الورع مثل مثل
السفینة ان من فی البحر لا ینجوا الا بالسفینة کذلک لا یقدر الزاهد
ینجوا من الدنیا الا بالورع ای احمد بر تو باد که لازم گیری بر خود
ورع یعنی پرهیزکاری پس بدرستی که ان ورع سر دین است و میانه
دین من است و آخر دین من است پس بدرستی که ورع قریب سازد
بنده را بسوی من ای احمد بدرستی که ورع زینت مؤمن است
وعماد

۱۹

و ستون دین است و بدرستی که ورع مثل او همچو مثل کشتی است چنانچه کسی در دریا است
خلاصی نمی یابد مگر بکشتی همچنان قدرت ندارد زاهد این که نجات یابد
از دنیا مگر بورع اما ورع اخص از آنست و متورع فی الحقیقة کسی است
که ترک دهد طعام و شراب و کلام را و افعال ظاهر و احوال باطن
بتمامه کما قال علیه السلام حتی لا یتحرک فی الظاهر الا لله ولا یقصد
فی الباطن الا الله و بتورع عما سوی الله تا آنکه حرکت نمیکند در ظاهر
مگر الله و قصد نمیکند در باطن مگر الله و پرهیز کن از آن چیزی که
ورای خدا امید آنی کما قال الله تعالی وما تشاؤن الا ان یشاء الله
رب العالمین نخواهید شما هدایت او را و غیر آن مگر آنکه بخواهد خدائی که
پروردگار عالمیان است خواهش شمار گفته ابوبکر واسطی مسعود ماید
ترا هیچ نیست جز عجز و بیچارگی زیرا که نخواهی علم مشیت او و نکنی
مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخذلان او
کما قال النبی علیه السلام حاکیا عن ربه قد تحقق للعبد مقامات
سمعا و بصرا و لسانا و یدا و مؤیدا فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی
یبطش بهر آئینه تحقیق کرد آمیزه شد هر بنده را مقامی که باشم من

مر ان بنده را شنوائی گوش و بینائی چشم و گویائی زبان درستی
قوی کرده بنده پس بمن می شنود و بمن می بیند و بمن میگوید و بمن
میگیرد درجه چهارم از تصفیه قلب توکل است قوله تعالی و علی الله فتوکلوا
ان کنتم مؤمنین بر خدا است پس توکل کنید اگر هستید شما مؤمن
اینجا ان شرطیه است یعنی کسی اگر توکل است ایمان است و کسی اگر توکل نیست
ایمان نیست کما قال النبی علیه السلام یا احمد لیس شی افضل عندی من التوکل
والرضا بما قسمته ای احمد نیست چیزی افضل نزدیک من از توکل و رضا
بچیزی که قسمت کردم از محنت و راحت تنگی و فراخی تندرستی و بیماری
او را و توکل وکیل کردانیدن است حق تعالی را در جمیع امور و بیرون
آمدن از اختیار خود کما امر الله فاتخذه وکیلا پس بگیر آن خدا را وکیل
و التوکل بر سه قسم است عام و خاص و اخص اما توکل عام ان واگذاشتن
جمیع مهمات دینی و دنیائی است بحق سبحانه و تعالی کما قال الله تعالی و من
یتوکل علی الله فهو حسبه و کسی که توکل کند بخدا پس ان خدا بس است مر او را
و توکل خاص ان تسلیم نمودن محبوبات و مکروهات است بحق سبحانه تعالی
کما قال الله تعالی و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو
شر لکم

شر لکم والله یعلم وانتم لا تعلمون بسیار چیزیست این که مکروه میدارید شما
آن چیز را و آن خیر است مر شما را و بسیار چیزیست این که دوست میدارید
آن چیز را و آن شر است برای شما و خدا میداند حال آنکه شما نمیدانید
و توکل اخص از تفویض نمودن امور است بحق سبحانه و تعالی یعنی
کلی از وجود خود بدر شدن و سپردن حرکات و سکنات و افعال
ظاهر و احوال باطن بتمامه بحق سبحانه و تعالی و بیزار شدن از غیر او
بنوعی که بمقتضای وهم عاید شود از و تائب   چنانکه
اصلا بر صلاح و فساد اعمال خود توجهی نباشد یعنی چون وجود متوهم
فانی شد و حق عامل گشت صلاح و فساد نماند و اگر بر آنها توجه آرد
مشرک شده باشد چنانکه عزیز فرماید   ز تقلید تا ثابت
قدم در گذشت از کفر و از اسلام هم قال الله تعالی وافوض
امری الی الله ان الله بصیر بالعباد سپردم من کار خویش را بسوی
خدای تعالی بدرستی که حق تعالی بیناست بر بندگان و قال علیه السلام
حتی لا یرید لنفسه الا ما اراد الله منه و فی ایجاد حکمته تا آنکه اراده
نکند مر نفس خود را مگر چیزی را که اراده کرده است حق تعالی از وی در

آفرینش حکمت درین باب صالح بن عبد الله تستری میفرماید ان یکون
العبد بین یدی الله کالمیت بین یدی الغاسل یقلبه کیف اراد
لا یکون له حرکة ولا تدبیر این که باشد بنده در دو دست قدرت حق
چنانکه مرده میان دو دست غسال میگرداند او را چنانکه میخواهد
نمی باشد مراو را حرکتی و نه تدبیری و قال یحیی بن معاذ رحمة الله علیه
وکلت الی المحبوب امری کلها ان شاء احیانی وان شاء اتلفنی
بسوی محبوب خود دادم امر خود را همه ان اگر خواهد زنده دارد
مراو اگر خواهد ضایع سازد مراو قال حمدون القصار رحمة الله علیه
التوکل هو الاعتصام بالله ای توکل چیست ان چنگ زدن است
بخدا و کسنت تفسیر او سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمة الله علیه
میفرماید التوکل قلع الارباب وقطع الاسباب یعنی توکل بر کندن
بیخ اربابهاست و بریدن از سببها پس چون متوکل فی الحقیقت
کسی است که از غیر حق امید از کسی ندارد و از کسی نترسد درجه پنجم از
تصفیهٔ قلب صبر است قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا
ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون ای انانی که گرویده اید صبر کنید
و مصابرت

ومصابرت ورزید ورابطه دهید دلهای خود را بسوی حق و قطع کنید
از غیر حق و پرهیز کنید خدای را امید است که شما رستگاری یابید
و صبر به سه قسم است متصبر و صابر و صبار متصبر را صبر فی الله است خالی
از جزع نیست و صابر را صبر بالله است خالی از جزع اما شایبه شکایت
باقی است و صبار را صبر مع الله است بلا جزع و لا شکایت بل صبر
مقرون بالرضا، صبر است کلید گنج مقصود بی صبر در مراد نگشود
گر صبر کنی مراد یابی ور پای در افتی از شتابی اهل رضا اهل صبر از
جمله عالم برترند صابران از اوج گردون بگذرند هر که کارد
تخم صبر اندر جهان بدرود محصول عیش جاودان درجه ششم
از تصفیه قلب شکر قوله تعالی فاذکرونی اذکرکم واشکروا لی ولا
تکفرون پس یاد کنید مرا بیگانگی به معبودی یاد کنم من شما را به یادی
نعمت و عطای توفیق و شکر کنید نعمتهای مرا و نکنید کفران نعمت من و
حق تعالی در حدیث قدسی نیز یاد کرده و امر فرموده من لم یرض بقضائی
و لم یشکر علی نعمائی و لم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوای و یخرج
من تحت سمائی هر که راضی نیست به قضاهای من و شکر نمیکند بر نعمتهای

من و صبر نمیکند بر بلاهای من پس کو که طلب کند خدای سوای من و بر آید
از زیر آسمانهای من قال النبی علیه السلام الایمان نصفان نصف
صبر و نصفه شکر یعنی ایمان دو نصف است نصف او صبر است و نیمه
او شکر پس چون در بلای او صبر کنی و در نعمتهای او شکر بجا آری ایمان
ایمان درست کرده و قال علیه السلام اجوع یوما و اشبع یوما لاجتماع فی
الصبر و الشکر گرسنه باشم روزی و سیر شوم روزی و این گرسنگی و سیری
از برای جمع شدن صبر و شکر است چنانچه در روز گرسنگی صبر کنم و در روز
سیری شکر بجا آرم و قوله تعالی اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور
فقال داود علیه السلام الهی کیف اشکرک و انا لا استطیع ان اشکرک الا بنعمة
ثانیة من نعمک یعنی عمل کنید ای فرزندان داود شکر را و اندک کسانند از بندهای من
که شکر گذارند پس گفت داود بر او باد سلام خدا ای بار خدا چگونه شکر کنم
ترا استطاعت ندارم این که شکر کنم ترا مگر به نعمت دیگر از نعمتهای تو که بعد از
چندین نعمات عطا فرمایی که توفیق باشد   حد شکر حق نداند هیچکس
حیرت آمد حاصل دانا و بس   آن بزرگ گفت با حق در نهان
کای پدید آرنده هر دو جهان   ای منزه از زن و فرزند و جفت

که توام

کی توانم شکر نعمتهات گفت حق بگفتش چون توانی شناختن شکر
نعمتهاء ما پرداختی قال الله تعالی حدیث قدسی واذا عرفت هذا
فقد شکرتنی وقتی که دانستی تو این را پس بتحقیق تو شکر کردی مرا اما بعضی
نعم را تخصیص کرده اند آب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت خوش
و نرم یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرایع یا قرآن
و مشهور آنست که صحت و فراغت در حدیث آمده که دو نعمت
که بیشتر از مردمان در ان در ان مغبون اند و قدر آن نمی شناسند
صحت و فراغت و در معانی المعانی می آرد که نعیم حب رسول صلی الله علیه و سلم
و بیمر[ا] از ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید چه نعمت
بزرگ از خدا که بر ثقلین سپاسداری این نعمت فرض العین
درجه هفتم از تصفیه قلب رضاست یعنی راضی بدانچه از دوست برسد
خواه الم خواه غیر آن لیکن تفاوت میان صبر و رضا همین قدر توان
نمود که صابر در الم صبر از جزع و فزع میکند اما کراهت (و قیست)
و اینجا الم عین رضاست قوله تعالی رضی الله عنهم و رضوا عنه رضا اول صفت
خدا از ایشان و رضا اندا ایشان از خدا او گوید رضا بیرون آمدن است

لهذا اختیار و مُتعرض نکشتن بر فعل و بکری خواجه حافظ فرماید
رضا بداده بده و از جبین کره بگشای که بر من و تو در اختیار
نکشاده است درجه هشتم از تصفیه قلب خوف است و درجه نهم رجا است
کما قال علیه السلام الایمان بین الخوف والرجا ای ایمان در میان
بیم و امید است چنانچه از قهر خدا بترسد و از لطف او امیدوار باشد
قوله تعالی وادعوه خوفا وطمعا ان رحمت الله قریب من المحسنین
بخوانید خدای را ترسان از قهر او و امیدوار از لطف و رحمت او
بدرستی که رحمت خدای تعالی نزدیک است از نیکوکاران اما
آیاتی که خاص در باب خوف نازل شده از جمله آنکه حق تعالی
در قرآن میفرماید وخافون ان کنتم مؤمنین بترسید از من
در مخالفت امر من اگر هستید شما از گروندگان ایمان و قوله تعالی وان
منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا ونذر
الظالمین فیها جثیا و نیست از شما ای آدمیان هیچ کس مگر رسنده
و گذرنده است بر دوزخ است و رود بر دوزخ برود و کار تو حکم کرد
و قطعی کاری حکم کرده شده پس نجات دهیم آنانرا که پرهیز کرده اند
از شرک بگذاریم ستمکارانرا در آن دوزخ بزانو در آمدگان
اما آیاتی که در باب رجا فرموده یکی آنست قوله تعالی قل یا عبادی الذین
آیه قوا

اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا
انه هو الغفور الرحیم بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم ای بندهای من
که اسراف کردید بر نفسهای خود نا امید نباشید از رحمت خدا بدرستی
که خدای بخشد گناه همه بدرستی که الله اوست بخشاینده و مهربان
ای عزیز مجرم را با وجود همه ... ترا امید از رحمت او نیست
بر خلاف مشرک قوله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر
ما دون ذلک ... ستی که الله تعالی نمی بخشد ... که شرک بیاری
باو و می بخشد ... ازان شرک گناه پس طالب باید که از
قهر الهی ترسد و از رحمت او امیدوار باشد و از شرک خفی و غیر آن
خود را نگاه دارد و قال امام غزالی ... الله علیه الهی اجل
العطایا درجات ... و اعذب الکلام علی لسانی ثنا لک و احب الساعات
الی ساعة تکون فیها لقائک ای بار خدا اثرین بخششها امید
و شیرین ترین کلامها بر زبان من ثنای تست و دوست ترین
از ساعتها بسوی من ساعت تست که باشد در آن ساعت دیدار
تو درجه دهم از تصفیه قلب یقین تست کما قال الله تعالی

واعبد ربک حتی یاتیک الیقین عبادت بکن پروردگار خود را
تا آنکه بیاید ترا یقین مفسران گویند یقین اینجا بمعنی موت است
تا زنده باشی عبادت میکرده باش و این تعبیر موجب رد قول
ملاحده است که گویند هرگاه یقین حاصل شد عبادت نماند
اما صوفیه گویند یقین نتیجه عبادتست هرچند عبادت بیشتر یقین
زیاده تر و یقین را نهایت نیست کما قال النبی علیه السلام توبوا
الی الله فانی اتوب الیه فی کل یوم مایة مرة توبه کنید بسوی خدا پس بدرستی
که من توبه میکنم بسوی او در هر روز صد بار پس سبب توبه آنحضرت
جز این نبود که آنسرور را در هر آنی معرفت جدید حاصل گشت
و از معرفت قدیم توبه میکرد و الا آنسرور معصوم بود گناهی نبود
که از آن توبه کند کما قال الله تعالی لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
و ما تاخر هر آئینه بیامرزد ای محمد صلی الله مر ترا حق تعالی از آنچه
گذشته است پیش از وحی از آنچه موجب عقاب تو تواند بود و از
گناه و آنچه مانده است پس از آن پس معلوم شد که یقین نتیجه
عبادت است و یقین را نهایت نیست کما قال علیه السلام کمن

بانقا

ثابتا علی قدم العبودیة الی الابد لنیر ذلک المعرفة و الیقین بلا
نهایت و باید دانست که یقین بر سه قسم است عام و خاص و اخص
عام را علم الیقین است بکشف اسرار و خاص را عین الیقین است
بمشاهده آثار و اخص را حق الیقین است بطلوع انوار کما قال الله
تعالی و قد خلقکم اطوارا مفسران گویند مراد از طوار اینجا گونه است
یعنی آفریدیم شما را سبز و سرخ لون و زرد رنگ و یا بلند بالا و میانه
قد و غیره و ... گویند در هر آدم هفت طور است و هر طوری را نوری
مقرر چنانکه اول ... است و نور او تیره فام است دوم طور قلب است
و نور او کبود فام است سوم طور سر است و نور او زرد فام است
چهارم طور روح است و نور او سرخ فام است پنجم طور خفی است
و نور او سفید فام است مانند شیشه ... در وی آفتاب واقع
شده باشد ششم طور غیب است و نور او سیاه فام است مانند
سیاهی چشم یا آیینه مصقل هفتم طور غیب الغیوب است و نور او
سبز فام است پس تا انوار این طورها در آدمی طلوع نکند او را حق
الیقین حاصل نشود کما قال علیه السلام من عرف نفسه فقد عرف ربه هر که
شناخت نفس خود را بدین طریق پس بتحقیق شناخت پروردگار خود

درجه یازدهم از تصفیه قلب صدق است کما قال الله تعالی یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین یعنی ای امانی که گرویده اید پرهیز
کنید خدا ایرا و باشید با صادقان و کما قال علیه السلام الصدق ما
ینافی الکذب فی الاقوال و الافعال و الاحوال یعنی راستی چیزیست که
دور میکند دروغ را از اقوال و افعال و احوال اما صدق در
اقوال ان نگاهداشتن زبان است بر راستی در گویائی و صدق در افعال
ان راست ساختن جوارح و اعضاست مطابق شرع در افعال
و این هر دو امور مکتسب اند که بکسب حاصل میشوند اما صدق در احوال
ان را استمداد دل است وابسته بر فضل و نوال و فیوضات حق تعالی است
و محض مواهب حق است و در تحت درجه نبوت است کما قال الله
تعالی فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین
پس ان گروه باکسانی اند که انعام کرد حق تعالی بر ایشان از پیغامبران
و الله تعالی اعلم درجه دوازدهم از تصفیه قلب اخلاص است قال النبی علیه السلام
سالت جبرئیل علیه السلام عن الاخلاص ما هو قال جبرئیل علیه السلام
سالت رب العزت عن الاخلاص ما هو قال الله حدیث قدسی
الاخلاص سر عن سری استودعته فی قلب من احببته من

عبادی

۲۵

عباوی یا گفت پیغمبر علیه السلام سلام خدا نازل باد بر ان محمد و ال

کردم من جبرئیل امیر او باد سلام از اخلاص که چیست ان اخلاص

گفت جبرئیل علیه السلام سوال کردم رب العزت را از اخلاص که

چیست ان اخلاص فرمود حضرت حق اخلاص سریست از سرهای من

که امانت داشته ام او را در دل کسی که دوست داشته شده است

ان بند[illegible]ده های من و اخلاص خالص کردانیدن نیت است

از خلق بر[illegible] کما قال الله تعالی و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین

له الدین امر کرده [illegible]ید مگر انکه عبادت کنید خدا را در ان حالتی

که خالص کنند کاننده برای حق دین را و اخلاص بر سه قسم است عام

و خاص و اخص اما اخلاص عام آن پاک کردانیدن اعمال خود است

از شوایب ریا کما قال علیه السلام الیسیر من ریا و شرک اندکی از

ریا کفر است آورده اند که جندب بن ظهیر عامر رضی الله عنه از سرور انبیا

التماس بکرد که چه من عمل را خالصا لله میکنم اما چون کسی بران مطلع

میشود خوشدل میکردم رسول خدا فرمود عملی که غیر دران شریک باشد

خدا قبول نمیکند هم دران ضمن این آیه برای تصدیق پیغمبر علیه السلام

ناز کرده است قال الله تعالی فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک
بعبادة ربه احدا پس هر که امید دارد دیدار پروردگار خود را پس باید که
بکند کردار شایسته یعنی پسندیده خدا و شریک نکند در بندگی پروردگار خود
هیچ یکی را و اخلاص خاص آن خلوص نیت است از نظر کردن
در کونین کما قال علیه السلام الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة
حرام علی اهل الدنیا وهما حرامان علی اهل الله [illegible] دنیا حرام است
بر اهل آخرة و آخرت حرام است بر اهل دنیا و این هر دو حرام است
بر اهل الله سلطان العارفین بایزید بسطامی میگوید ما دام که در بند
آنی بنده آنی اگر در بند نفس خودی بنده نفسی و اگر در بند آخرتی
بنده آخرتی و اگر در بند دنیایی بنده دنیایی و اگر در بند مولایی
بنده مولایی قال النبی صلی الله علیه وسلم تعس عبد الدنیا تعس عبد
الدینار تعس عبد الخمیصة هلاک باد بنده دنیا هلاک باد بنده دینار
هلاک باد بنده گلیم سیاه پوش قال رسول علیه السلام فامارة حریتها
عنها ان تیادی عندها اختیارها واعراضها پس علامت آزادی آن
بنده از آن دنیا آفت که برابر باشد نزد او اختیار کردن آن دنیا

و کم داشتن

وکذا شناختن آن دنیا کما کان لحارث فقال الحارث لرسول الله صلی الله علیه وسلم
اعرضت نفسی عن الدنیا فاستوی عندی حجرها و ذهبها [illegible]
[illegible] خدا ایرا وردر حجت [illegible] با عبد الله پیغمبر و سلام خدا بر او
نفس من از دنیا پس برابرست من سنگهای آن دنیا و طلاهای آن دنیا

هر چیز که اندر دو جهان بنده آن   آنست ترا در دو جهان

مونس معبود واحد [illegible] اخص آن پاک گردانیدن جواهر انسانیت
از شوایب [illegible] آنکه هر فعلی و حرکتی که صادر شود از وجود خود
نداند بلکه همه از [illegible] مخلص باشی ان المخلص من اخلص فی

ربوبیت بدرستی که مخلص کسی است که خالص کرداند
خود را در بندگی برای حق ربوبیت قال الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا
الله مخلصین له الدین امر کرده نشده اید مگر آنکه عبادت کنید خدای
در آن حالتی که خالص کنند کانند برای حق دین خود را والمخلص من اخلص الله
من حبس الوجود و بذل الجود و مخلص کسی است که خالص ساخت حق تعالی
او را از قید وجود و خرج کردن آن وجود کما قال الله تعالی الا عبادک منهم
المخلصین چون حق تعالی ملائکه را امر فرمود که آدم را سجده کنید

ملائکه همه سجده بکردند مگر شیطان که گفت خلقتنی من نار و خلقته من
طین آفریدی مرا از نار و آفریدی آدم را از خاک و چون ملائکه سر از سجده
برداشته اند دیدند که طوق لعنت برگردن شیطان افتاده پس دیگر بار
سجده کردند بجهة شکر و شیطان از روی کینه گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین
الا عبادک منهم المخلصین پس بعزت تو ای پروردگار هر اینه گمراه کنم
ایشانرا همه ایشانرا مگر بندهای تو از آن بندهایی که مخلص باشند پس حق تعالی
در جواب شیطان فرمود فالحق و الحق اقول لاملأن جهنم منک و ممن تبعک
منهم اجمعین پس حق و درست میگویم هر اینه پر میکنم جهنم را از تو
و از کسانی که پیروی کنند ترا از ایشان و از همه ایشان [illegible]
چون روح از قید وجود خلاصی یافت شیطان از تصرف او مایوس گشت
و سلطنت شیطان از وجود او معزول شد کما قال الله تعالی
ان عبادی لیس لک علیهم سلطان بدرستی که بندهای من آن انانی که
مخلص باشند نیست مر ترا ای شیطان بر ایشان سلطانی در جمیع سیر و هم
از تصفیه قلب مراقبه است قوله تعالی و کان الله علی کل شیء رقیبا
باشد حق تعالی بر هر شیء نگاهبان و دیده بان پس بدانند که مراقبه

محافظت اسرار است چنانکه حق تعالی بر هر شی مراقب است بنده سالک باید
که نیز بر هر شی از امور ظاهر و باطن خود مراقب باشد تا از سهو و خطا
بپرهیزد پس اول مراقب باشد هفت اعضای خود را باعضای
باداء شریعت چنانکه خلاف شریعت از جوارح اعضای او بوقوع نیاید
پس مراقب باشد نفس خود را در اداء طریقت و مجاهدات چنانکه نفس او
بهوا و هوس ... باید قلب خود را باداء حقیقت از ملاحظه
ماسوی الله ... پیوسته دل را بعظمت و حضرت باریتعالی مستغرق
دارد و ماسوی الله ... ردو بر دل نگمارد پس مراقب باشد
... انوار در کشف اسرار یعنی چون طلوع انوار شود سر خود
... پس سر دم کشف نکند الا بخدمت پیر خود پس مراقب باشد روح خود را
بطلوع آفتاب شهود ربانی از التفات بدادین پس مراقب باشد
سر خفی خود را بحضرت سلطان غیب از هویت و سطوات
جذبات الوهیت از شایبه غیر و انانیت انسانیت در حالت
ذات و صفات بصفات و درجه چهارم از تصفیه قلب خلق آست
کما قال الله تعالی خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین

محمد صلی الله علیه وسلم [illegible] نیکی و دور باشی از جاهلان
بنشان در نزول این آیه رسول صلی الله علیه وسلم از جبرئیل علیه السلام
پرسید چیست تاویل این آیه جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول [illegible] رسیده
جواب گویم بعد ازین حدیث قدسی نازل شد الا نصیحتی عن ظلمک
وتعطی من حرمک وتصل من قطعک این که بنجات ای محمد صلی الله
علیه وسلم بر کسی که ظلم کرد بر تو و بده هر کسی را [illegible] کرد اندر ترا و پیوند
بکن بکسی که قطع کرد از تو قال ابو هریره رضی الله عنه کسرت رباعیته
وشج وجهه وهو یقول اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون روایت
میکند ابو هریره راضی باد خدا از وی [illegible]
بودند چهار دندان مبارک آنحضرت در زخم شده بود و روی مبارک
آنسرور و از خون خونی بود ای بار خدایا هدایت بکن قوم مرا
این بدبختی که قومی ای محمد ایشان نمیدانند مرا کما قال الله تعالی
وانک لعلی خلق عظیم بدرستی که توئی ای محمد صلی الله علیه وسلم بر خلق
بزرگ [illegible] چه پانزدهم از تصفیهٔ قلب ذکر است کما قال الله تعالی
فاذکروا الله قیاما وقعودا وعلی جنوبکم پس ذکر کنید خدا ایستاده

۲۸۱

ونشسته وبر پهلو خواب رفته وقوله تعالی واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون
ذکر کنید خدا را بسیار رهرا ینه فلاح یابید شما ای فلاح القلب من التعلق بالکونین
فلاح یابد دل شما از تعلق هر دو سرای وقوله تعالی واذکر اسم ربک
وتبتل الیه تبتیلا یاد بکن اسم پروردگار خود را و ببر بسوی او ببریدنی
ای ینقطع الیه ... اخلاص النیة انقطاعا اخص بغیر قطع
بکن بسوی پر ... و در عبادت خلاصه نیت خود را ببریدن اخص
بسوی او وقوله تعالی ... ثم ذرهم بگو ای محمد صلی الله علیه وسلم بستر بگذار
... علیه السلام الذکر طریق الحق لا یصل احد الی الله تعالی الا
بدوام الله تعالی الذکر یعنی ذکر راه خداست واصل نمی شود هیچ یکی
بسوی خدا مگر بذکر همیشگی وقال علیه السلام من لم یؤد فرض الدایم
لن یقبل الله تعالی فرض الموقت کسی که ادا نمیکند فرض دایم را که ذکر دوام
یاد آگاهی مدام باشد قبول نمیکند حق تعالی فرض وقت او را که نماز باشد
وقال علیه السلام فاذکروا الله فی کل حال وفی کل مکان بس ذکر کنید خدای را
در هر حال و در هر مکان وضوی و بی وضو پاک و جنابت بیمار و تندرست
شب و روز جای پاک و جای ناپاک زیرا آنچه هر وقتی که بغفلت رود

بو قصد نهاد پس سالک باید که با آسانی دل خود کند تا حیات سرمایه جاودان

و متاع ایمان او را در دست شیطان نبرد که آن سرمایه ذکر دوام است

اما طریق ذکر را حق تعالی چنان میفرماید قال الله تعالی واذکر ربک فی نفسک

تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول بالغدو والآصال ولا تکن من

الغافلین و ذکر ای محمد صلی الله علیه وسلم پروردگار خود را در دل خود

بزاری و ترسکاری زاری بامید فضل و رستگاری از بیم عدل و نجات

او را خواند نه بر تراز آواز بلند و آشکارا یعنی سر و جهر در بامدادها

و شبانگاهها مراد از ذکر دوام است یا آنکه دو وقت افضل اوقات است

و مباش از جمله بیخبران خطاب با حضرت پیغمبر صلی الله علیه و

و مراد امت بیخبر مباشند از جمله بیخبران از ذکر حق و نیز درین معنی آیة است

ادعوا ربکم تضرعا و خفیة بخوانید پروردگار خود را بزاری و پوشیدگی

هم بظاهر و هم بباطن او را اشناسد و او را پرستند تضرع نشانه

احتیاجست و نهان داشتن دلیل اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی

نیست نومید نیم که ناامیدی کفرست قال النبی علیه السلام بحیث

لا یخلوا قلبه من الذکر و المعناه حتی ترفع حجب الاثنینیة بین الذاکر و المذکور

بحیثیتی که خالی نباشد دل آن ذاکر از ذکر و معنای حتی ترفع ان شاء الله رفع
کرد و حجاب دویی که میان ذاکر و مذکورست پس سالک را باید که تا پرده
دویی در حیات یک لحظه از ذکر فارغ نباشد که رفع کننده حجاب دویی
همین ذکرست و بس کما قال الله تعالی فی لیلة المعراج لحبیبه اذا کان الغالب
علی عبدی الاشتغال [illegible] نعمته ولذته فی ذکری فاذا جعلت نعمته
ولذته فی ذکری عشقنی و عشقته ورفعت الحجاب فی ما بینی و بینه هرگاه غالب
گردد بر بنده من اشتغال [illegible] دانم نعمت او و لذت او در ذکر خود
گردانیدم نعمت او را و لذت او را در ذکر خود پس وقتی که گردانیدم
نعمت او را و لذت او را در ذکر خویش عاشق شود ان بنده مرا و عاشق شوم
من او را و بردارم حجاب او که میان من و ان بنده [illegible] قال شیخ جنید
رحمة الله علیه ذکریست بزبان و دل از ان غافل این ذکر عادت را بود و ذکریست
بزبان و دل از ان حاضر ان ذکر مر طالب صواب را بود و ذکریست که زبان را
گنگ کند و دل را از ما سوی الله بگرداند قدر آن ذکر جز خدا نداند
درجه شانزدهم از تصفیه قلب خلوتست و خلوت بر دو قسم است
خلوت ظاهری و خلوت باطنی اما خلوت ظاهری بر مهر موسی علیه السلام

فرض نشده کما قال الله تعالی و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر
فتم میقات ربه اربعین لیلة وعده دادیم موسی را سی شب که اعتکاف
کند و تمام کردیم آن وعده را بده شب دیگر پس تمام شد وعده موسی
بچهل شب مفسران گویند چون مهتر موسی علیه السلام بعد از سی شب منتظر
حکم نمانده بود بطور خود از اعتکاف بر آمد وحی آمد که موسی چون
بامر ما معتکف شده بودی و بغیر حکم از اعتکاف بر آمدی ده شب
دیگر معتکف باش تا اعتکاف تو تمام گردد و خلوت باطنی از
رسول صلی الله علیه وسلم است که آن آگاهی دوام است کما قال الله تعالی
یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن
ذکر الله ذکر میکنند مر خدای را در آنجا نه روزانه و شبانه و ذاکران
مردانی اند از غایت شهود و در مقام استغراق باز نمی دارد
ایشان از خریدن متاع و نفروختن آن از ذکر حق اینجا ذکر بمعنی آگاهی
و یاد کردن حق است بدل صاحب کشف الاسرار میگوید که ظاهر ایشان
با خلق است و باطن ایشان با حق خلوت در انجمن همین معنی دارد
از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش اینچنین زیبا
روش

روی خوش کم دیده‌ام اندر جهان   رشتهٔ دولت ای برادر بکف آر
وین عمر گرامی بخسارت مگذار   دایم همه جا با همه کس در همه کار
میدار نهفته چشم دل جانب یار   پس چون طالب سیزده درجه
تصفیهٔ قلب بانجام آورده تصفیهٔ قلب حاصل نموده باید که
از سیزده درجهٔ تجلیهٔ روح نیز عبور نماید تا بکمال برسد و باید
دانست که تجلیهٔ روح را سیزده درجه است درجهٔ اول را ارادت
و ارادت صفت قدیمیه ازلیه ابدیه حق است و بر جمیع صفات
در وجود جمیع موجودات مقدم است کما قال الله تعالی انما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون وقتی که اراده کند آفریدن چیزی را
این که میفرماید با نجیز شو پس شود آن چیز پس سالک را باید که حق را
مرید داند و هر اراده که کند با کار کند کما قال الله تعالی و ما تشاءون
الا ان یشاء الله رب العالمین نمیخواهید شما هدایت و غیر آن
چیزی را مگر آنکه میخواهد خدا که پروردگار هر دو جهان است درجهٔ
دوم از تجلیهٔ روح استقامت است قوله تعالی فاستقم کما امرت پس استقامت
بکن چنانکه امر کرده شده تو مخدوم بهاء الدین بهاء الحق ذکریا در باب

میگوید یا بنی لا اطلبوا الکرامة ولکن اطلبوا الاستقامة ای فرزند
من طلب مکن کرامت را اما طلب بکن استقامت را و در امر الهی سالک را
باید کرد در انجام امر الهی استقامت نماید تا استقامت ایمان وی را
حاصل آید کما قال رسول صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده لا یستقیم
ایمان احدکم حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه حتی
یستقیم جوارحه ولا یستقیم جوارحه حتی یستقیم اعماله سوگند آنکسی که نفس من
در ید قدرت اوست که مستقیم نمیشود ایمان هیچ یکی از شما تا آنکه مستقیم
شود قلب شما و مستقیم نمیشود قلب شما تا آنکه مستقیم شود زبان شما
و مستقیم نمیشود زبان شما تا آنکه مستقیم شود جوارح شما و مستقیم
نمیشود جوارح اعضای شما تا آنکه مستقیم شود اعمال شما اما قلب
مستقیم عبارت از دلی است که بواسطه نور ذکر از مرض تعلقات
کونین خلاص یافته باشد و انوار تجلیات حق سبحانه تعالی جمیع
صفات در وی پرتو انداخته و متخلق باخلاق الهی گشته
کما کان حال النبی صلی الله علیه وسلم قد خص الله تعالی الحبیبه المجتبی
ونبیه المصطفی بهذه المرتبة السنیة تحقیق خاص کرده اند حق تعالی

وحصه

و حبیب مجتبی و نبی مصطفی را باین مرتبه بزرگ و زبان مستقیم آنست
که بجز صدق یا امر معروف یا ذکر الله بر کذب و لایعنی جاری نگردد
کما قال رسول علیه السلام کلام ابن آدم کل علیه و باله الا الامر المعروف
و نهی عن المنکر او ذکر الله کلام فرزندان آدم همه بروی
گناه است مگر امر معروف یا نهی از منکر یا ذکر الله و جوارح
مستقیم آنست که حرکات و سکنات او بر خلاف شریعت نبود
بلکه جمیع حرکات و سکنات او با آگاهی باشد درجه سیوم از تجلیه روح
حیا است یعنی حق را حاضر و ناظر دانسته در افعال شنیعه از حق حیا
آرد و خود را از مناهی باز دارد کما قال الله تعالی الم یعلم بان الله
یری ای آیا نمیدانی و دانا نیستی بانکه الله تعالی میداند و قال النبی صلی الله
علیه و سلم موتوا قبل ان تموتوا فقال اصحاب کیف یا رسول الله
قال من استحیا من الله حق الحیا فلیحفظ الراس و ما حوی ای
السمع و البصر و اللسان و الفم و البطن و ما وعی ای النفس و القلب
و الفرج و من اراد الآخرة ترک زینت الدنیا ای حلالها و حرامها
مما زین الناس و فید کر الموت و البلاء یموت قبل ان یموت هرکه

حیا کند از خدا حق حیا کردن او بنگاهدار د سر خود را و انچه برگرد اوست
یعنی گوش و چشم و زبان و دهن و شکم و چیزی که نگاهداشته شده است
در وی یعنی نفس و قلب و فرج و هر که اراده آخرت داشته باشد ترک کند
خوبی دنیا را خواه از حلال باشد خواه از حرام از آن چیزی که زینت
بخشد انسان را ترک نماید و یاد کند موت پوشیده را یعنی بمیرد و آنکه
در شریعت خیانت که بگوش نامشروعات را نشنود کما قال علیه الصلوة
والسلام المستمع شریک القائل یعنی شنونده شریک گوینده است و به چشم نبیند
کما قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین میداند خدا خیانت چشمها را
یعنی نظر با آنچه حرام است یا غمزه کردن بمعایب مردم یا کذب در رویت
و عدم رویت و بزبان نامشروعات نگوید کما قال الله تعالی لا یسخر قوم
من قوم سخریه نکند قومی از قومی و بدهن نخاید کما قال النبی علیه السلام
کلوا الحلال و اجتنبوا الحرام بخورید حلال و دور باشید از حرام
و بشکم فرو نبرد و در حقیقت خیانت که بجز خدا نه بیند و جز خدا
نگوید و جز خدا نخاید و فرو نبرد کما قیل مت بالارادت تحیی بالحقیقة
بمیر از خواهشهای خود را در میان میار تا بحقیقت زنده گردی
درجه چهارم از تجلیه روح حریت است یعنی آزادی از محبت بندگی
قال

قال حسین بن منصور رحمه الله علیه اذا استوفی العبد مقامات العبودیت
کلها یصیر حرا من تعب العبودیت فلیترسم بالعبودیت بلا عناء و لا کلفة و ذلک
مقام الانبیاء و الصدیقین و وقتی که در گیرد در بنده مقامات بندگی
همه آن میگردد بنده آزاد از محنت بندگی پس کو که بجا آرد رسم بندگی
بلا عنا و لا کلفت این است مقام انبیا و صدیقان و قال یحیی ابن
معاذ رحمه الله علیه من اراد ان یذوق طعم الحریت و یستریح من العبودیت
فلیطهر السریرة بینه و بین الله تعالی کسی که نخواهد این که بچشد لذت
حریت و راحت مند از عبودیت پس کو که پاک کند باطن خود را که میان او
و میان الله تعالی است از شینت و یا از دنایت بشری یا از عنا و کلفت
درجه پنجم از تجلیه روح فتوت است یعنی جوانمردی بندگان تا الله تعالی لن
تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون هرگز نرسید شما نیکی را یا نیابید بهشت را تا
آنکه نفقه بکنید از آنچه محبوب شماست و آن محبوب یا مال است یا جاه یا دل یا هم
یا جان یا قوت بدن پس طالب را باید که بمال نفقه فقرا دهد و بجاه معونت
حذا
در ماندگان کند و دل را وقف محبت الهی سازد و همه وجان را در راه
زد و قوت بدن را بذل طاعت و اطاعت الهی کند قال النبی علیه السلام

خیر الناس من ینفع الناس بهترین انسان کسیست که نفع میرساند بانسان و در حکم

ششم از تحلیه روح محبت است کما قال الله تعالی یحبهم و یحبونه دوست دارید شما

مرا و دوست دارم من شمارا اما دوست داشتن بر سنی سلم بود که اکثر اوقات

در ذکر دوست بگذرد و بیشترین ساعات در فکر او باشد کما قال علیه السلام

من احب شیئا اکثر ذکره هر که دوست میدارد چیزی را اکثر یاد ان چیز میکند

و نیز از علامات محبت و دوست داشتن است انکه هر اشکالی و ملامی

که در راه محبوب بوده بر محب آسان گردد کما قال علیه السلام الارادة

لوعة تهون کل روعة یعنی خواهش سوزش است که میسوزد و آسان

میکند جمیع مشکلات را که در راه محبوب و مطلوب بوده باشد محمد غزالی

رحمة الله علیه المحبة لا ینقص بالجفاء و لا یزید بالبر و العطاء محبت

چیزی است که کم نمیشود بجفا و زیاده نمیگردد به نیکوی و عطا و در حکم هفتم

از تحلیه روح مراقبه است المراقبة فی اللغة سر بر زانو نهادن است و از سر بر زانو

نهادن مراد تفکر نمودن است در جمیع اسما و صفات باری تعالی کما قال

النبی علیه السلام حاکیا عن ربه تفکروا فی الآئی و لا تفکروا فی ذاتی

فکر کنید در نعمتهای من و فکر نکنید در ذات من و جمیع اسما و صفات

باری تعالی

٣٢

باری تعالی را عدد و شمار نیست فاما بحسب ادوات اسمای نود و نه نام را
حفظ ساخته بمقابله هر اسم بصفت هر نامی باکار باشد و تنویع
جمال و مشترک و جلال الغیر اسمها ملاحظه نموده بود او لیترو قابلیت این
صفات مظهر تیادر انسان کامل پیداست پس در ظهور این صفات
مجملا و مفرد اقاعل حقیقی حق مطلق را دانسته خود را از میان بر دارد
چنانچه شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی میگوید ای من نه منم اگر منم
هست تو نیز در در بر من بپر من هست تو نیز در راه غمت نه تن بمن
ماند نه جان ور زانکه مرا جان و تن است تو نیز و بجهت آسانی
سالک تمامی نود و نه نام را هشت مراقبه بتفصیل ذیل قرار داده شده
چنانچه مراقبه اسماء جمالی و دوم مراقبه اسماء جلالی در بیان اسمای
جمال یا رحمن یا رحیم یا سلام یا مومن یا مهیمن یا عزیز یا غفار
یا وهاب یا رزاق یا فتاح یا علیم یا معز مراقبه دوم از
اسماء جمالی یا لطیف یا حلیم یا غفور یا شکور یا حفیظ یا
کریم یا جلیل یا واسع یا ودود یا مجید یا حق یا وکیل مراقبه سوم
از اسماء جمالی یا ولی یا بر یا تواب یا رافع یا حمید یا مجیب

یا حی یا قیوم یا ماجد یا محمد یا والی یا منعم مراقبه چهارم از
جمالی یا متعال یا رؤف یا غنی یا نافع یا نور یا عفو یا هادی
یا باسط یا معطی یا باقی فصل در بیان اسماء مشترک مراقبه اول
یا ملک یا قدوس یا خالق یا مصور یا سمیع یا بصیر یا حکم
یا باعث یا شهید یا واجد یا واحد یا احد یا مقدم
یا مؤخر مراقبه دوم از اسماء مشترک یا اول یا آخر یا ظاهر
یا باطن یا خبیر یا جامع یا عظیم یا مقیت یا رقیب یا مجیب
یا حکیم یا بدیع یا رشید فصل در بیان اسماء جلالی مراقبه
اول یا جبار یا متکبر یا قهار یا قابض یا خافض یا مذل
یا عدل یا علی یا کبیر یا حسیب یا متین یا قوی یا محصی
مراقبه دوم از اسماء جلالی یا مبدی یا معید یا ممیت یا قادر
یا مقتدر یا متعالی یا منتقم یا مقسط یا مانع یا ضار
یا وارث یا صبور در جذبهٔ ششم از تجلیه روح عبودیت آیت
کما قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین
عبادت بکن پروردگار خویش را تا آنکه حاصل کرد و شد الیقین

اما عبادت بر سه قسم است عبادت نفس و عبادت قلب و عبادت روح
عبادت نفس آن عبادتی که ظاهر است چون نماز و روزه و تلاوت
قران و ذکر زبانی و غیر آن این را عبادت ناسوتی نامند و عبادت
قلب آن عبادت باطنیست چون علم بر توحید و آگاهی در حرکات
و سکنات و ذکر قلبی این را عبادت ملکوتی خوانند و عبادت
روح آن دانستن اسرار و حقایق سر است این را عبادت
جبروتی گویند اما ذکر زبان لا اله الا الله است و ذکر قلب الله
الله و ذکر سر انا انا درجه نهم از تجلیه روح فقر است قوله تعالی
للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض
مر فقیرانرا است انانی که قید کرده شده اند در راه خدا و
ندارند طاقت قدم زدن بر زمین خدا [illegible] بیشت و قال
علیه السلام الفقراء الصبر هم جلساء الله تعالی یوم القیمة یعنی
فقرانی که صابر انند ایشان همنشین خواهند بود با خدا
روز قیامت پس باید دانست که فقیر بر سه قسم است عام و خاص
و اخص اما فقیر عام آن بعدم اسباب دنیویست کما و لدته

آمد چنانکه زاینده بود او را مادر او که از اسباب دنیوی هیچ با خود
نداشت و فقیر خاص آن بعدم آمال و تجرد از احکام و صفات است
چنانچه در مرتبه ارواح بود که نه اعتقاد [illegible] بشت و نه حکم و نه صفت
و فقیر اخص آن بعدم این وجود و همی است چنانچه قبل از ایجاد بود
کما قال الله تعالی عبداً مملوکا لا یقدر علی شیء و هو کل علی
مولیه بنده مملوک که قادر نمیشود بر چیزی و تکیه کرده است بر مولای
خود قال جنید رحمة الله علیه الفقیر عندی لا یحتاج لنفسه ولا
الی ربه ای فقیر نزد من آنست که محتاج نباشد مر نفس خود را و نه
بسوی پروردگار خود ایضاً قال شیخ جنید رحمة الله علیه اذا تم الفقر
فهو الله وقتی که تمام شد فقیر پس اوست خدا الحکم فنا
شیوه و فقر آئین است نه کشف یقین نه معرفت نی دین است
او خود ز میان رفت خدا ماند خدا الفقر اذا تم
هو الله اینست درجه دهم از تجلیه روح تصوف است قال ابو بکر
قدس الله سره التصوف مبنی علی ثلثة خصال التمسک بالفقر
والافتقار والتحقق بالبذل والایثار و ترک التعرض والاختیار
بتمام

بنای تصوف بر سه خصلت است شد کردن بفقر و افتقار و تحقیق نمودن
بآن بذل و ایثار به ترک دادن تعرض و اختیار کما قال الله تعالی ولو شاء الله
ما اشرکوا و ما جعلناک علیهم حفیظا و ما انت علیهم بوکیل و لا تسبوا الذین
یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم اگر خواستی خدا هرگز
شرک نمی آوردند و نگردانیدیم ما ترا بر کافران نگاهبان و نیستی بر ایشان
وکیل و دشنام مدهید آنانرا که می پرستند از ورای خدای پس دشنام
میدهند خدای را از روی ظلم بی دانستن درجه یازدهم از تجلیه روح صحبت است
کما قال النبی صلی الله علیه وسلم الصحبت مؤثر صحبت اثر کننده است
چنانچه صحبت تو با هر که بود خصلت و حالت او در تو اثر کند و قال
سهل بن عبد الله تستری اصحبوا مع الله فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من
یصحب مع الله لتوصلکم برکات صحبتهم الی صحبت الله یعنی صحبت
دارید با خدا پس اگر طاقت ندارید این که صحبت دارید با خدا پس صحبت
دارید با کسی که صحبت دارد بخدا تا واصل کردانند شما را برکات صحبت
ایشان بسوی صحبت خدا درجه دوازدهم از تجلیه روح ادب است
کما قال الله تعالی ما زاغ البصر و ما طغی یعنی نظر بسوی غیر ننمود حق

و نافرمانی نکرد گویند چون آنسرور صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت حق تعالی
ملائکه را فرمود که عجایب جمیع موجودات را در نظر حبیب من در آرید اما آنسرور
صلی الله علیه وسلم جز بحق متوجه هیچ چیز نشد و نظر بسوی غیر نینداخت و ادب
نگاهداشت پس سالک را باید که هوش و گوش و چشم بجز حق بسوی غیر نگمارد و غیر نه بیند.

و ندانند و از فرموده در نگذرد و در عبادات نیز آداب و ارکان
آن فرو گذاشت نکند و ادب مرشد نیز در هیچ حال و هیچ مقام عمدا
فرو گذاشت نکند چنانچه بر جانبی که مرشد او باشد لعاب دهن
نیندازد و پای بدان سو نکند و در نشستگاه پیر نه نشیند و در حضور و غایب
نیز بر مصلای پیر نه نشیند که مشایخ رحمة الله فرموده اند بیت
الکلاب نیز گربه دیدم من که سگ را یاد میکرد کسب خود در جبه سبز و بهم
از تجلیه روح سماع است قوله تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب
بشارت بده بندهای مرا آنانی که می شنوند قول را پس پیروی میکنند
نیکوترین او را یعنی اصل او و از کجاست آن گروه آنانی اند که هدایت
کرده است ایشانرا خدا و آن گروه ایشان صاحبان عقل اند قال یحیی
بن معاذ.

بن معاصی رحمة الله علیه کنت اقرا القران واسمع من نفسی فصار کانی
اقرا القران واسمع من نبیی علیه السلام ثم صار کانی اقرا القران
واسمع من جبرئیل علیه السلام ثم صار کانی اقرا القران واسمع من
رب العزت بودم من که میخواندم قران را و می شنوم از نفس خود
پس گشتم چنانچه میخواندم قرانرا و میشنوم از پیغامبر علیه السلام پس گشتم
چنانچه میخواندم میخواندم قرانرا و می شنودم از جبرئیل بروباد سلام
خدا پس گشتم چنانچه میخواندم قرانرا و می شنودم از رب العزت عن ابی هریره
رضی الله عنه قال کنا عند رسول الله اذ انزل جبرئیل علیه السلام فقال
ان فقراء امتک یدخلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف یوم وهو خمسمایه
عام فتواجد رسول الله حتی سقط رداءه عن منکبیه فقال افیکم ان
ینشد قال بدوی نعم یا رسول الله فقال هات وافرو قال قد لسعت
حیة الهوی کبدی فلا طبیب لها ولا راقی الا الحبیب الذی شغفت به
فعنده رقیتی و تریاقی نقلست از ابی هریره رضی الله عنه باد خدا ازو بودیم
نزد پیغامبر خدا وقتی که بیامد جبرئیل علیه السلام پس گفت بدرستی که فقران
امت تو داخل میشوند بهشت را پیش از دنیا داران نیم روز زان با نصد سال

باشد پس خوشحال شد پیغامبر خدا تا آنکه بیفتاد چادر از هر دو کتف آن سرور
صلی الله علیه وسلم پس فرمود پیغمبر خدا آیا در شما کسی هست این که شعر گوید
بما گفت بدوی آری ای پیغامبر خدا پس فرمود آن سرور صلی الله علیه وسلم
بیار و بخوان گفت تحقیق گزند مار محبت جگر مرا پس نیست طبیب و نی
افسونگر مگر دوستی آنکه شیفته ام با او پس نزد اوست افسون و تریاک
فهم من فهم و شرح این عبارت از زبان مرشد مفید او لیتر

م م م م

تمت بالخیر هذا الرساله کمال السالکین روز سه شنبه بتاریخ بیست شم
شهر ربیع الاول بید فقیر الحقیر اضعف عباد الله عبد الغنی
ولد محمد حسین مرحوم مغفور